برگی از تاریخ دادگستری: دو دیدار من با محمد رضا شاه پهلوی من هم به شاه نه گفتم

صادق وزیری، یحیی

من هم،به شاه«نه»گفتم!

یحیی صادق وزیری

1-آخرین ملاقات

من با دکتر شاپور بختیار سابقه‏ی چندانی نداشتم و شاید قبلا یک یا دو بار بیش‏تر ایشان را ملاقات نکرده بودم.سه چهار روز قبل از معرفی کابینه به شاه،دکتر بختیار تلفنی از من خواستند تا پست وزارت دادگستری را قبول نمایم.گفتم:شما و من سابقه‏ی‏ شناسایی کامل از یک‏دیگر نداریم،چه‏گونه مرا در نظر گرفته‏اید که‏ در کابینه‏ی شما شرکت کنم؟در جواب گفتند:چندین ملاقات با شما داشته‏ام و در مشورت با دوستان مورد اعتماد،شما را برای این کار معرفی کرده‏اند؛به علاوه عناصر«جبهه‏ی ملی»و طرفداران‏ «نهضت آزادی»مهندس بازرگان هم با انتخاب شما موافقت کامل‏ دارند.

من با این کاه علاقه‏ی چندانی برای قبول این سمت نداشتم، پس از چند روز تأمل،بر اثر اصرار کسانی‏که شاید همان افراد مورد مشاوره‏ی دکتر بختیار بودند،تحت شرایطی که کاملا مورد قبول‏ دکتر بختیار بود،به ایشان جواب بلی دادم.

در معرفی کابینه به شاه،من نفر اول وزرا بودم.پس از ذکر نام‏ من از جانب نخست‏وزیر،شاه اظهار داشتند:«می‏شناسم»و با مختصر تبسّمی به من گفتند:ما را کی از مدارسه بیرون رفتیم؟در جواب عرض کردم:بله.من با دادگستری متارکه کردم،متأسفانه رد زمان قدرت،افراد و کسانی دور اعلی حضرت جمع شده بودند که‏ فعلا هیچ‏یک در ایران نیستند.آن‏ها فقط طالب مقام و نفع شخصی‏ بودند و افراد وطن‏پرست و طرفدار حکومت مشروطه‏ی سلطنتی و رعایت مقررات و قانون اساسی را نیز مخالف یا دشمن شاه معرفی‏ می‏کردند.گفتند:درست می‏گویید.ولی،متارکه کردم؛یعنی چه؟ متارکه با دادگستری چه معنی دارد؟من به اختصار توضیح دادم که‏ سابقه‏ی من در متارکه با دادگستری چنین بود که در سال 1344 که‏ به علّت تعطیل مجلس شورای ملی،تصویب‏نامه‏هایی برای افزایش‏ هزینه‏ی دادرسی از طرف هیأت دولت وضع و بر ارباب رجوع تحمیل‏ شده بود،من با وزیر وقت دادگستری درباره‏ی اجرای مصوبات‏ مذکور اختلاف نظر داشتم،لذا مرا از سمت دادستانی انتظامی قضات‏ -باسابقه‏ی مقامات دادستانی دیوان کیفر و متسشاری دیوان عالی‏ کشور-به سمت بازرس قضایی بازرسی کل کشور معرفی کردند و به این تنزّل مقام اکتفا نکردند،بلکه عمدا برای ابلاغ نامه‏ی مربوط به تغییر سمت من،از مأمور کلانتری یوسف‏آباد که خانه‏ی مسکونی‏ من در فاصله‏ی چندمتری آن کلانتری بود،استفاده نمودند.

از آن تاریخ،من با دادگستری متارکه کردم و هیچ‏وقت برای حتا یک‏بار هم در اداره‏ی بازرسی کل کشور حاضر نشدم و در سال‏ 1351 هم شخصا تقاضای بازنشستگی کردم.

البته من این جزئیات و یا چگونگی ابلاغ سمت را برای شاه‏ شرح ندادم و فقط در جواب شاه که پرسیدند:متارکه چه معنی دارد؟ گفتم:همین عدم قبول شغل بازرسی قضایی تا زمان بازرسی قضایی تا زمان بازنشستگی.

به موضوع کابینه‏ی شاپور بختیار برگردم.بعد از رأی اعتماد مجلس سنا به کابینه،چون شرایط و اوضاع سیاسی کشور بر اثر تبلیغات داخلی و رادیوهای خارجی امکان هرگونه اقدام مثبت را از کابینه‏ی بختیار سلب کرده بود،من از سمت وزارت دادگستری‏ مستعفی شدم و خانه‏نشینی اختیار کردم و در کابینه‏ی موقت انقلاب‏ هم از قبول هرگونه سمتی خودداری کردم و اکنون با رضایت خاطر از گذشته،ایام کهولت را می‏گذرانم.

بنابراین،از دوران چندروزه‏ی وزارت دادگستری‏ام در کابینه‏ی‏ بختیار،مطلب قابل ندارم؛امّا شاید شرح یکی دیگر از سه مقالات‏ من با محمد رضا شاه به دلیل این‏که طی آن در حقیقت به شاه«نه» گفتم،برای خوانندگان علاقه‏مند مفید باشد تا توجه کنند که چه‏گونه‏ یک بازرس دادگستری توانست به شاه«نه»بگوید و چرا دیگران‏ «نه»نگفتند و اکثر«بله قربان»می‏گفتند.

2-من به شاه«نه»گفتم!

در اوایل سال 1334،سپهبد فضل اللّه زاهدی(نخست‏وزیر کودتای 28 مرداد 1332)،بر اثر اختلاف با شاه از نخست‏وزیری‏ استعفا کرد و عازم اروپا شد.کابینه‏ی حسین علا جانشین او به‏ «کابینه‏ی مبارزه با فساد»شهرت یافت.در اردیبهشت‏ماه 1334، فرهنگ(رییس کارگزینی وزارت دادگستری)تلفنی از من که در آن‏ تاریخ بازپرس دادسرای عمومی شهرستان تهران بودم،خواست که‏ فوری به نزد کفیل وزارت دادگستری بود،محمد علی امیر خسروی‏ و ابو الحسن سلیلی هم وارد شدند.کفیل وزارت‏خانه اظهار داشت: هیراد(رییس دفتر مخصوص)شما سه نفر را خواسته که فوری‏ شرفیاب شوید،همین الان با ماشین من به دربار بروید.در همان‏ اتاق،فرهنگ یادداشتی به این مضمون نوشت و به ما داد:

«حضرت آقای صادق وزیری

در دفتر مخصوص شاهنشاهی،کمیسیونی تشکیل می‏شود که‏ باید با شرکت جناب عالی باشد.خواهشمند است به اتفاق جناب آقای‏ امیر خسروی و جناب آقای سلیلی در کمیسیون مزبور شرکت فرمایید. ابلاغ لازم بعدا خواهد رسید.

«17/2/34 فرهنگ»

او این یادداشت‏ها را به هریک از ما سه نفر داد و گفت که بعد هم ابلاغ رسمی صادر خواهد شد.ابلاغ رسمی هم پس از بازگشت‏ ما از دربار به این مضمون دریافت شد:

«اداره‏ی کارگزینی

محرمانه

جناب آقای نخست‏وزیر

عطف به مرقومه‏ی شماره‏ی 4/286[مورخه‏ی‏]14/2/1334 به‏ استحضار خاطر شریف عالی می‏رساند که به آقایان محمد علی‏ امیر خسروی،دادیار دادسرای انتظامی قضات،و یحیی صادق وزیری‏ و ابو الحسن سلیلی،بازپرسان دادسرای شهرستان تهران،ابلاغ شده‏ است که در کمیسیون متشلکه در دفتر مخصوص شاهنشاهی شرکت‏ نمایند.

وزیر دادگستری

ک 4013/33 م‏[مورخه‏ی‏]17/2/34 رونوشت به آقای یحیی صادق وزیری بازپرس‏ شعبه‏ی 5 دادسرای تهران ابلاغ می‏شود.

از طرف وزیر دادگستری»

در ملاقات با آقای هیراد،ما را به اتاق‏ سپهبد جهانبانی(مشاور یا رییس دفتر نظامی‏ شاه)هدایت کردند و به اتفاق ایشان به ملاقات‏ شاه رفتیم.پادشاه با دو سه نفر از آجودان‏ها در کنار میز بزرگ مشاوره ایستاده بود.جهانبانی ما را معرفی کرد.شاه جزوه‏یی تقریبا سی‏وچند صفحه‏یی را از روزی میز برداشته،به شخصی‏ که دست به سینه در کنار در ورودی ایستاده‏ بود،اشاره و بیان داشتند:این شخص(که من‏ به علّت گذشت پنجاه سال از آن واقعه نام او در خاطرم نمانده است)،مطالبی را در این جزوه‏ نوشته و تقاضای رسیدگی در امور گمرکات را نموده‏اند(در آن تاریخ موسی آبتین مدیر کل‏ گمرک ایران بود)،شما از طرف من مأمور هستید به مطالب این شکایت‏نامه رسیدگی و پس از بازرسی دقیق و اخذ نتیجه،گزارش کار را به شخص من بدهید.

دو نفر همکار سکوت کردن و چیزی‏ نگفتند.پس از لحظه‏یی من از شاه اجازه خواستم چند کلمه‏یی به‏ عرض برسانم.در این‏جا شاه با دقت مرا نگاه کرده،دوباره اسم مرا خواستند و گفتند:چه می‏خواهید بگویید؟گفتم:به موجب قانون‏ اساسی،کلیه‏ی تشکیلات مملکتی تحت نظر اعلی حضرت است،ولی‏ چون مقام سلطنت از مسؤولیت مبری‏ست و نباید در امور اجرایی‏ شخصا اقدام فرمایند،ما اگر به نام بازرس مخصوص اعلی حضرت به‏ اداره‏ی گمرک برویم،احتمال یک در میلیون هست که ما را قبول‏ نکنند و در صورت قبول که حتما شدنی‏ست،اگر در آخر کار گزارشی‏ با اظهار نظر خود تقدیم مقام سلطنت نماییم،گزارش و اظهار نظر ما مثل نسخه‏ی دوم مطالب مندرج در همین جزوه‏ی تقدیمی شخص‏ حاضر نخواهد بود و بلا اثر است،چون‏که رسیدگی‏ها و تعقیب‏ها باید به دادگستری فرستاده شود و بازپرس و دادگستری هم از ما سه نفر و این شخص برای اثبات مطالب و نظرات خود دلیل خواهد خواست، به علاوه ما مجاز نیستیم به عنوان بازرس قضایی بازرسی کل کشور، گزارشی به مقام عالی اعلی حضرت تقدیم نماییم.

در این‏جا،شاه با تأملی چند ثانیه‏یی اظهار داشتند:پس من‏ چه‏کاره هستم؟من گفتم:همان‏طور که قبلا عرض کردم،کلیه‏ی‏ تشکیلات مملکتی به نام اعلی حضرت اقدام می‏کنند،خصوصا در دادگستری که در بالای تمام احکام نوشته شده:«به نام نامی‏ اعلی حضرت همایون شاهنشاه»؛پس اجازه فرمایید که ما به‏ دادگستری برگردیم و بازرسی کل کشور به نام ما ابلاغ صادر نماید و پس از خاتمه‏ی کار،ما گزارش خود را خطاب به وزیر دادگستری که‏ ریاست عالیه‏ی بازرسی کل کشور را برعهده دارد،بدهیم؛چنان‏چه‏ اعلی حضرت بخواهند از نتیجه‏ی رسیدگی بازرسی استحضار پیدا کنند،دفتر مخصوص رونوشت گزارش هیأت بازرسی و در پایان کار، نتیجه‏ی رسیدگی دادسرا و دادگاه‏های صلاحیت‏دار از وزارت‏ دادگستری مطالبه خواهند کرد.

شاه برای بار سوم به دقت مرا نگاه کردند و فرمودند:«پس‏ همین کار را بکنید.»

ما روز بعد به اداره‏ی کل گمرک رفته و مشغول کار شدیم و در همین ایام سرهنگ علی اکبر ضرغام به جای موسی آبتین به ریاست‏ کل گمرکات ایران منصوب شدند.چون در این زمان«دیوان کیفر کارکنان دولت»و به تبع آن دادسرای دیوان مجددا تشکیل شد،آقای‏ عباس علی بشیر فرهمند به دادستانی و اینجانب به معاونت اول‏ دادسرای مزبور تعیین شدیم و وزیر وقت دادگستری دکتر علی امینی‏ کتبا به من ابلاغ کردند:حضور شما در دادسرای دیوان کیفر ضروری‏ست،دیگر در کمیسیون رسیدگی به امور گمرکات شرکت‏ نکنید.به همین علّت از نتیجه‏ی نهایی کار هیأت بازرسی گمرکات‏ که نماینده‏یی از وزارت دارایی به نام علی آذری نیز در آن شرکت‏ داشت،اطلاع پیدا نکردم.